

■ **صغری خیل فرهنگ**

خبر کوتاه بود و مختصر: «جانباز سخی غلامی، پدر خوانده شهیدعباس علیزاده که از اعضای نخستین گروه (گروه ۲۲ نفره) برای دفاع از حریم اهل بیت بود، پس از عمری مجاهدت به دوستان شهیدش پیوست،» با شنیدن این خبر به سراغ مسئولان لشکر فاطمیون رفتم و سراغ خانواده این رزمنده مجاهد را گرفتم. پیشنهاد کردند که اگر می‌خواهید جانباز سخی غلامی را خوب بشناسید و از سال‌ها مجاهدت‌های این جانباز مطلع شوید بهتر است به سراغ همسر شهید علیرضا توسلی (ابوحامد)، فرمانده لشکر فاطمیون بروید که از همان ابتدا در جریان شکل‌گیری هسته‌اولیه فاطمیون بود. به همین خاطر با ام‌البنین حسینی، همسر فرمانده شهیدلشکر فاطمیون هکلام شدیم و با همراهی ایشان با خانواده جانباز هم به گفت‌وگو نشستیم. متن پیش رو حاصل گفت‌وگو ما با ام‌البنین حسینی، همسر علیرضا توسلی و زهرا رضایی، همسر جانباز سخی غلامی است.

همسر شهید توسلی ما شما را به عنوان «همسر ابوحامد» می‌شناسیم. ضمن معرفی خودتان، ابتدا کمی از مجاهدت‌های شهیدعلیرضا توسلی فرمانده لشکر فاطمیون بگویید.

من ام‌البنین حسینی، همسر شهیدمدافع حرم و مؤسس لشکر برحمتاسه فاطمیون علیرضا توسلی هستم. همسر متولد سال ۱۳۵۱ بود که بعد از سال‌ها مجاهدت و مبارزه در اسفند ۹۳ در دمشق و منطقه عملیاتی درعا(تل قرین) به آرزوی قلبی خود رسید و شهید شد.

هسته‌اولیه لشکر فاطمیون که همسر شما و جانباز سخی در آن حضور داشتند، چطور شکل گرفت؟

هسته اولیه فاطمیون به دوران دفاع مقدس و حتی کمی پیش‌تر به جنگ‌هایی که در داخل افغانستان اتفاق افتاده است، بازمی‌گردد. همسر سال ۶۳ به ایران مهاجرت کرد تا در حوزه مشغول به تحصیل شود. در آن سال‌ها ایران درگیر جنگ تحمیلی بود. ابوحامد در آن سال‌ها نوجوان و حتی به سن تکلیف نرسیده بود. وی وارد حوزه علمیه می‌شود تا در حوزوی تلمذ کند. در این اثنا متوجه می‌شود که تعدادی از همکلاسی‌ها و هم محلی‌هایش برای شرکت در جنگ راهی جبهه شده‌اند. او هم عزمش را جزم و تلاش می‌کند که با عضویت در بسیج راهی میدان شود. سرانجام تلاش‌هایش به ثمر می‌نشیند و در اواخر جنگ به جبهه می‌رود. ایشان ابتدا در کردستان بود و با رزمندگان مجاهد و پیشکسوتی هم‌رمز می‌شود که تجربه‌های جنگ را در جبهه‌های مختلف داشتند. همین بهانه تشکیل تیپ ابوذر را فراهم می‌کنند. این تیپ بالنگیزه، متعهد، مخلص برای دفاع از کیان اسلام وارد میدان می‌شود که الحمدلله بسیار خوش می‌درخشد. علیرضا توسلی از خاطرات آن روزها و شب‌هایی که در کنار این نیروها داشتند، بارها برایمان تعریف می‌کرد و همیشه خدا را شاکر بود که توفیق حضور در جبهه را پیدا کرد و تجربه‌هایی را که باید به دست آورده است.

همان تجربه‌ها و ایده تشکیل تیپ ابوذر بعدها در تشکیل گروه فاطمیون مؤثر واقع می‌شود؟

بله، بچه‌های تیپ ابوذر بچه‌های بالنگیزه و هیبتی بودند که خط قرمزهایشان ارزش‌ها و اعتقاداتشان بود. با پایان یافتن جنگ ایران و عراق این‌ انگیزه را در خود می‌بیند که هدف خود را ادامه دهند و در این مسیر رشد کنند. بچه‌های این گروه در سال‌هایی که در افغانستان جنگ‌های داخلی اتفاق افتاد، مجاهدت می‌کنند و بعدها به ایران بازمی‌گردند و در کارهای ساختمانی و… مشغول می‌شوند، اما بچه‌های تیپ ابوذر از هم غافل نمی‌شوند و در جلسات و هیبت‌هایی که به صورت غریب و مظلوم برگزار می‌شد، شرکت می‌کردند و در قالب این جلسات مذهبی با هم در ارتباط بودند. سال ۱۳۹۲- ۱۳۹۱ که بحث جبهه مقاومت پیش می‌آید، این گروه که اکثرشان حضور در تیپ ابوذر را تجربه کرده بودند، نسبت به این قضیه بی تفاوت نمی‌مانند و بعد از بررسی همه زوایای علمی، اعتقادی و شرعی راهی میدان جهاد در سوریه می‌شوند. آنها این تکلیف را در خود می‌دیدند که باید بروند و الحمدلله با اعتمادی که مسئولان جمهوری اسلامی به این بچه‌ها داشتند و توجیه کسانی که از خود برای شرکت در جنگ راهی جبهه شده‌اند. او هم عزمش را جزم و تلاش می‌کند که با عضویت در بسیج راهی میدان شود. سرانجام تلاش‌هایش به ثمر می‌نشیند و در اواخر جنگ به جبهه می‌رود. ایشان ابتدا در کردستان بود و با رزمندگان مجاهد و پیشکسوتی هم‌رمز می‌شود که تجربه‌های جنگ را در جبهه‌های مختلف داشتند. همین بهانه تشکیل تیپ ابوذر را فراهم می‌کنند. این تیپ بالنگیزه، متعهد، مخلص برای دفاع از کیان اسلام وارد میدان می‌شود که الحمدلله بسیار خوش می‌درخشد. علیرضا توسلی از خاطرات آن روزها و شب‌هایی که در کنار این نیروها داشتند، بارها برایمان تعریف می‌کرد و همیشه خدا را شاکر بود که توفیق حضور در جبهه را پیدا کرد و تجربه‌هایی را که باید به دست آورده است.

ابوحامد با توجه به شناختی که از روحیه من داشت و اعتمادی که بین ما بود، همه امور و هدف و ابعاد این مسیر را برای من تشریح کرد و من هم خوشحال بودم بچه‌های ابوذر در این

مسیر قدم گذاشته‌اند.

چندی پیش بود که خبر درگذشت جانباز سخی غلامی یکی از همان ۲۲نفر هسته اولیه فاطمیون، منتشر شد. چقدر ایشان را می‌شناخید.

جانباز سخی غلامی یکی از پیشکسوتان جبهه مقاومت بود. چه در افغانستان، چه در جنگ

تحمیلی ایران و چه در جبهه مقاومت سوریه. زمانی که بچه‌ها طرح‌ها و ایده‌ها را با خود مسئولان یا بین خودشان بررسی می‌کردند،

مظلوم برگزار می‌شد، شرکت می‌کردند و در قالب این جلسات مذهبی با هم در ارتباط بودند.

سال ۱۳۹۲- ۱۳۹۱ که بحث جبهه مقاومت پیش می‌آید، این گروه که اکثرشان حضور در تیپ ابوذر را تجربه کرده بودند، نسبت به این قضیه بی تفاوت نمی‌مانند و بعد از بررسی همه زوایای علمی، اعتقادی و شرعی راهی میدان جهاد در سوریه می‌شوند. آنها این تکلیف را در خود می‌دیدند که باید بروند و الحمدلله با اعتمادی که مسئولان جمهوری اسلامی به این بچه‌ها داشتند و توجیه کسانی که از خود برای حضور در سوریه و دفاع از حرم علاقه نشان دادند، حدود ۲۰۰ نفر در این گروه ثبت‌نام می‌کنند، اما هر چه به روز اعزام نزدیک‌تر می‌شیدیم، این تعداد به دلایلی که وجود داشت، ریزش می‌کند و تنها ۲۲ نفر باقی ماندند که با تمام سختی و مشکلاتی که وجود داشت، به سوریه اعزام می‌شوند.

اکثر این افراد به خانواده‌هایشان اطلاع دقیقی از مقصدشان و چرایی حضورشان در سوریه نداده بودند. طبیعی هم بود! چراکه آن روزها بحث سوریه هنوز آنطور که باید ملموس نبود. مشخص بود که به خاطر شرایط موجود، تعدادی از خانواده‌ها مخالفت کرده و اجازه نمی‌دادند.

ابوحامد با توجه به شناختی که از روحیه من داشت و اعتمادی که بین ما بود، همه امور و هدف و ابعاد این مسیر را برای من تشریح کرد و من هم خوشحال بودم بچه‌های ابوذر در این



گفت‌وگوی «جوان» با خانواده جانباز مجاهد «سخی غلامی» از رزمندگان پیشکسوت لشکر فاطمیون که به تازگی به یاران شهیدش پیوست

«سخی» فرمانده‌ای قابل در جبهه مقاومت بود

می‌گفت خدا بر من منت گذاشت تا از اولین‌های فاطمی باشم



ایشان در اطراف تهران کشاورزی می‌کرد.

آن زمان جانباز سخی در مشهد نبود، اما نزدیکی‌های اعزام با توجه به روحیه‌ای که از وی سراغ داشتند با ایشان تماس می‌گیرند و می‌گویند قرار است برای دفاع از حرم به سوریه اعزام شوند، برنامه شما چیست؟ همان روز جانباز سخی از محل کارش تسویه می‌کند و راهی می‌شود.

مدت زمان ثبت‌نام تا اعزام قریب به سه ماه طول کشید. من خودم شاهد بودم که در این سه ماه، ایشان با ابوحامد مدام تماس می‌گرفت و می‌گفت: «آقای توسلی من اینجا هستم، نکند جامانم.»

ایشان هر روز دو، سه بار تماس می‌گرفت که من هستم، من همه کارها را کرده‌ام، شما بیاوید و من از تهران به شما ملحق می‌شوم و الحمدلله راهی شد و من خودم بارها و بارها از زبانش شنیدم که می‌گفت: «خدا بر من منت گذاشت تا از اولین‌هایی باشم که زیر پرچم فاطمیون در جبهه مقاومت حضور پیدا کنم و برای دفاع از حرم بروم و تا جایی که توان و جان در بدن دارم و نیاز است و تا دستور امام خاتمه‌ای باشد ما این جبهه را ترک نمی‌کنیم؛ مگر به قیمت جامانم.»

بعدها که همراه خانواده رزمنده‌ها دور هم جمع می‌شدیم و ادعیه و زیارت عاشورا می‌خواندیم و از دلنتگی‌هایمان با هم صحبت می‌کردیم، همسر ایشان می‌گفت: سخی با وجود مجروحیت و بدحالی‌اش اصرار دارد که باز هم برود. می‌گوید بچه‌ها آنجا تنها هستند. کار ایشان می‌رفتند و حضور افرادی چون غلامی با همان وضعیت مجروحیت در روحیه بچه‌ها و هر زمان بسیار مفید بود.

آخرین مرتبه‌ای که ایشان را دیدید چه زمانی بود؟

آخرین وعده دیدار ما هم‌زمان با سالروز تأسیس فاطمیون در ۲۲ دی‌بهشت ۹۹ بود. ایشان در آن روزها هم در بستر بیماری بودند و با این

وجود برای علاقه‌مندان از خاطرات روزهای رزم و جهاد فاطمیون صحبت می‌کردند. ایشان از شهید حکیم، شهیدعلی شاززی، شهید فدایی می‌گفت و مدام یاد دوستان و هم‌زمان شهیدش می‌کرد و تأسف می‌خورد از اینکه از قافله شهدا جا مانده است. جانباز غلامی با همه تجربیاتش، فرمانده قابلسی در جبهه مقاومت بود.

ایشان مردی مهربان، دلسوز و خوش صحبت بود. هر زمانی من را می‌دید، می‌گفت: «نگران نباشید و دعا کنید برای بچه‌های مقاومت. ما سفت و سخت ایستاده‌ایم. ان‌شاءالله با دعای شما بتوانیم در محضر اربابمان رو سفید باشیم.» هر بار که من این جمله را از زبان ایشان می‌شنیدم بسیار به وجد می‌آمدم و آمیدی در دلم ایجاد می‌شد. ایشان آدم خوش مشرب و اهل صلح، رحم بودند، با توجه به شر ایط و محدودیت‌های بیماری کرونا، مردم با رعایت همه مسائل حضور پررنگی در مراسم تشییع ایشان داشتند.

جانباز غلامی پدر شهید هم بودند؟ شهادت فرزندش خللی در اراده ایشان ایجاد نکرده بود؟

آقای غلامی خودشان پیشکسوت جبهه مقاومت و جهاد بودند و همسرشان واقعا صبور و همراه بودند. عرق مجاهدت در میان خانواده‌شان به خوبی نمایان بود. ایشان پدر خوانده شهیدعباس علیزاده بودند. عباس شهدای اولیه فاطمیون بود. بعد از شهادت عباس همچنان این روحیه مجاهدت و صبوری را در خانواده می‌دیدیم.

عباس در ماه رمضان به شهادت رسید و پدر خوانده‌اش (جانباز غلامی) خیلی زود قضیه را جمع کرد و مجدداً راهی میدان جهاد شد. اول تیرماه سال ۱۳۹۳ و اولین روزهای مقاومت بود. من برای عرض تبریک و تسلیت که رفتم خدمت خانواده ایشان، مادر چنان مقاوم و صبور جلوی در ایستاده بود و به مهمان‌ها خوشامد می‌گفت که من متعجب شدم.

آقای غلامی می‌گفت: ما پای این کار هستیم. شهید دادایم تا آخر این قضیه با تمام وجودمان بود. من برای عرض تبریک و تسلیت که رفتم جلوی در ایستاده بودم و مهمان‌ها خوشامد می‌گفت که من متعجب شدم.

■ ■ ■
■ زهرا رضایی، همسر جانباز سخی غلامی و مادر شهیدعباس علیزاده ابتدا خودتان را برای ما معرفی کنید.

چند فرزند دارید؟
من زهرا رضایی و همسر شهید سخی غلامی هستم. مفت فرزند دارم که یکی از بچه‌ها را در راه خدا هدیه کردم و عباسم شهید مدافع حرم شد.

در مورد شهید سخی غلامی برایمان بگویید، چطور شد که به سوریه رفتند؟

همسر مشغول کار و زندگی‌اش بود که بحث دفاع از حرم عمه سادات پیش آمد. شنشلس کشاورزی بود. وقتی بچه‌های فاطمیون با همسر تماس گرفتند موضوع را با من در میان گذاشت.

گفت من می‌خواهم به سوریه بروم. ابتدا مخالفت کردم، نمی‌دانستم منظور همسرم از این هجرت چیست. من حرم بی‌بی‌را در شامات می‌شناختم، اما تا آن روز نمی‌دانستم که سوریه همان شامات است. همسر هر چه داشت گذاشت و همراه با ۲۲ نفر از همشهری‌هایش به سوریه رفت. کمی بعد آقای ابوحامد با یکی دیگر از رزمنده‌ها به در خانه ما آمدند و سلام همسرم را به ما رساندند و گفتند ایشان در سلامت کامل هستند.

از ابوحامد پرسیدم چرا خودش نیامده است، گفت بعداً می‌آید. دو ماه بعد درحالی‌که از ناحیه دست مجروح شده بود، به خانه آمد. من کمی از ایشان دلخور بودم، پرسیدم کجارفتی چرا با این حال آمدی؟ گفت من برای دفاع از اسلام و دفاع از زینب (س) رفتم، وقتی متوجه شدم که به چه نیتی قدم در معرکه جنگ گذاشته است، دیگر اعتراضی نکردم. اعزام‌های همسرم یکی پس از دیگری انجام می‌شد. گاهی پیش می‌آمد که هر دو پسرم هم همراه ایشان در منطقه حضور داشتند.

انجام شد، تا زمانی که در منطقه حضور داشت، بارها و بارها مجروح می‌شد که برای گذراندن دوره درمان می‌آمد و بعد از بهبودی نسبی مجدداً راهی می‌شد.

همسرم اصلاً دنبال درصد و این چیزها نبود. آنقدر ترکش در بدن برخی از رزمنده‌های فاطمیون وجود دارد که آن‌هن‌ریا به بدنشان می‌چسبد، اما برایشان مهم نبود که بخواهند دنبال پرونده و درصد ببرند.

آقای سخی به ما هم اجازه نمی‌داد پیگیر درصد جانبازی‌اش شویم. دست و پا و بدنشان تماماً جراحات برداشته بود و یادگاری‌هایی از دوران جبهه بر تن داشت. این اواخر ایشان درگیر بیماری و زمینگیر شدند. سرطان گرفتند و دیگر از دست کسی کاری بر نمی‌آمد. مشیت الهی اینطور رقم خورد که به رحمت خدا برود و امیدواریم که بتوانیم راهش را ادامه بدهیم. به گفته مسئولان فاطمیون اجرشان کمتر از شهادت نیست و نبوده است.

حضور ایشان وافرادی که به‌قول



معروف مو در لشکر فاطمیون سپید کرده بودند، چه تأثیری بر روحیه دیگر رزمنده‌ها داشت؟

بله، حضور امثال آقای سخی در منطقه و در گروه فاطمیون بسیار مهم و قابل توجه بود. همان گروه ۲۲ نفره اولیه خدا را شکر توانستند در فتوحات جبهه مقاومت با نثار شهدا نقش بی‌بدیلی در منطقه ایفا کنند. گروهی که امروز با عنوان «لشکر فاطمیون» شناخته می‌شود، م‌رهون شجاعت رزمندگان و خون‌های شهدایی است که برای حفظ اسلام ریخته شد. اکثر انبوی که در گروه اول بودند، به شهادت رسیدند، اما امثال آقای سخی غلامی گوهر نایابی بودند که بچه‌ها همواره از ایمان و تجربه و صحبت‌هایشان بهره‌مند می‌شدند. امیدواریم که بتوانیم ادامه‌دهنده راه سخی‌هایی باشیم که برای تشکیل فاطمیون سختی‌ها و مشکلاتی زیادی تحمل کردند.

از پسر تان بگویید، چه مدت در جبهه حضور داشت و چه زمانی شهید شد؟

پسرم که به بهانه کار در شهرستان به سوریه رفته بود، در سن ۲۴سالگی در اول تیر ماه سال ۱۳۹۳ در منطقه ملیحه دمشق به شهادت رسید. عباس پسرماند شجاع بود. ابتدا نمی‌دانستم که مرخصی آمد از من سراغ عباس را گرفت و من گفتم که ایشان برای کار به شهرستان رفته است. چند روز بعد سخی برای انجام کاری به شهرستان رفته بود که بچه‌های دفتر فاطمیون به ایشان گفته بودند آقای سخی پسر خوانده‌تان هم در سوریه است؟ ایشان انکار کرده و گفته بود خاتمم گفته برای کار به شهرستان رفته است؟ گویا پرونده، فرم و عکس‌های مربوط به ایشان را دیده بود. وقتی آمد خانه به من گفت عباس به سوریه رفته است؟ من خودم فرم و پرونده‌اش را دیدم، اما من اصلاً در جریان نبودم. بعد از آن بچه‌ها همراه آقای سخی به جبهه می‌رفتند و می‌آمدند.

از جانبازی همسر تان برایمان بگویید. چه سالی جانباز شدند؟

از همان ابتدای حضورش در سال ۱۳۹۲ از عملیاتی که در اطراف حرم و با هدف پاکسازی

با توجه به شرایط موجود راضی به رفتن بچه‌ها بودید؟

پسرم عباس وقتی می‌خواست به منطقه برود به ما اطلاع نداد. به من گفته بود برای کار به شهرستان می‌رود. بعد از اینکه آقای سخی به مرخصی آمد از من سراغ عباس را گرفت و من گفتم که ایشان برای کار به شهرستان رفته است. چند روز بعد سخی برای انجام کاری به شهرستان رفته بود که بچه‌های دفتر فاطمیون به ایشان گفته بودند آقای سخی پسر خوانده‌تان هم در سوریه است؟ ایشان انکار کرده و گفته بود خاتمم گفته برای کار به شهرستان رفته است؟ گویا پرونده، فرم و عکس‌های مربوط به ایشان را دیده بود. وقتی آمد خانه به من گفت عباس به سوریه رفته است؟ من خودم فرم و پرونده‌اش را دیدم، اما من اصلاً در جریان نبودم. بعد از آن بچه‌ها همراه آقای سخی به جبهه می‌رفتند و می‌آمدند.

از جانبازی همسر تان برایمان بگویید.

چه سالی جانباز شدند؟

از همان ابتدای حضورش در سال ۱۳۹۲ از عملیاتی که در اطراف حرم و با هدف پاکسازی

			۱		۳
۲				۴	۱
۸				۵	۷
		۴		۶	۲
			۱	۸	۶
			۸		
		۹			۴
		۵			۱
			۶	۸	۵

۸	۸	۱	۳	۷	۶	۵	۷
۳	۷	۱	۸	۵	۸	۱	۳
۳	۵	۸	۱	۷	۸	۳	۷
۸	۳	۷	۱	۳	۱	۸	۷
۸	۱	۷	۳	۵	۸	۱	۳
۷	۳	۱	۸	۷	۳	۱	۸
۷	۳	۱	۸	۷	۳	۱	۸
۷	۳	۱	۸	۷	۳	۱	۸
۷	۳	۱	۸	۷	۳	۱	۸
۷	۳	۱	۸	۷	۳	۱	۸
۷	۳	۱	۸	۷	۳	۱	۸
۷	۳	۱	۸	۷	۳	۱	۸
۷	۳	۱	۸	۷	۳	۱	۸
۷	۳	۱	۸	۷	۳	۱	۸
۷	۳	۱	۸	۷	۳	۱	۸

■ **باسخ جدول شماره ۵۹۵۸**

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۵	۹	۱۳	۱۷	۲۱	۲۵	۲۹	۳۳	۳۷	۴۱	۴۵	۴۹	۵۳	۵۷
۲	۶	۱۰	۱۴	۱۸	۲۲	۲۶	۳۰	۳۴	۳۸	۴۲	۴۶	۵۰	۵۴	۵۸
۳	۷	۱۱	۱۵	۱۹	۲۳	۲۷	۳۱	۳۵	۳۹	۴۳	۴۷	۵۱	۵۵	۵۹
۴	۸	۱۲	۱۶	۲۰	۲۴	۲۸	۳۲	۳۶	۴۰	۴۴	۴۸	۵۲	۵۶	۶۰
۵	۹	۱۳	۱۷	۲۱	۲۵	۲۹	۳۳	۳۷	۴۱	۴۵	۴۹	۵۳	۵۷	۶۱
۶	۱۰	۱۴	۱۸	۲۲	۲۶	۳۰	۳۴	۳۸	۴۲	۴۶	۵۰	۵۴	۵۸	۶۲
۷	۱۱	۱۵	۱۹	۲۳	۲۷	۳۱	۳۵	۳۹	۴۳	۴۷	۵۱	۵۵	۵۹	۶۳
۸	۱۲	۱۶	۲۰	۲۴	۲۸	۳۲	۳۶	۴۰	۴۴	۴۸	۵۲	۵۶	۶۰	۶۴
۹	۱۳	۱۷	۲۱	۲۵	۲۹	۳۳	۳۷	۴۱	۴۵	۴۹	۵۳	۵۷	۶۱	۶۵
۱۰	۱۴	۱۸	۲۲	۲۶	۳۰	۳۴	۳۸	۴۲	۴۶	۵۰	۵۴	۵۸	۶۲	۶۶
۱۱	۱۵	۱۹	۲۳	۲۷	۳۱	۳۵	۳۹	۴۳	۴۷	۵۱	۵۵	۵۹	۶۳	۶۷
۱۲	۱۶	۲۰	۲۴	۲۸	۳۲	۳۶	۴۰	۴۴	۴۸	۵۲	۵۶	۶۰	۶۴	۶۸
۱۳	۱۷	۲۱	۲۵	۲۹	۳۳	۳۷	۴۱	۴۵	۴۹	۵۳	۵۷	۶۱	۶۵	۶۹
۱۴	۱۸	۲۲	۲۶	۳۰	۳۴	۳۸	۴۲	۴۶	۵۰	۵۴	۵۸	۶۲	۶۶	۷۰
۱۵	۱۹	۲۳	۲۷	۳۱	۳۵	۳۹	۴۳	۴۷	۵۱	۵۵	۵۹	۶۳	۶۷	۷۱

جدول کلمات متقاطع

از راست به چپ

■ ۱- مسلح کردن- بلندترین نقطه استان لرستان ■ ۲-راکب- از جنگ‌های صدر اسلام- هندی ■ ۳- علامت اختصاری سازمان هواشناسی- بیابان- سرخ کمرگ- نظر و عقیده ■ ۴- مساوی- تور بزرگ کاهکشی- سمت راست- دشمن سخت ■ ۵- طبق این اصل قانون اساسی، پرچم رسمی ایران به رنگ های سبز و سفید و سرخ با علامت مخصوص جمهوری اسلامی و شعار «الله اکبر» است- جیره و مواجب ■ ۶- ماه محبت- خروس مازنی- لحظه سخت خداحافظی ■ ۷- دشنام- از بین بردن- مسافرت دسته‌جمعی- یکی از گروه‌های نژادی آفریقای مرکزی ■ ۸- حرف استشنا- مجانی- نذر- نام باستانی کوه البرز ■ ۹- نمره شاگرد رنگ- ممانعت- خرس آذری- تیه و پشته ■ ۱۰- از جاده‌های خطرناک کشور- رتبه دوست‌داشتنی- سنگ نوشته ■ ۱۱- بوستان معروف شهر تبریز- مدافع تیم ملی فوتبال ایران ■ ۱۲- کلمه شگفتی- جزیره‌ای در اندونزی- سازمان جهانی مبارزه با دوپینگ- از نت‌های موسیقی ■ ۱۳- بلندترین استخوان بدن- پیچیدن- زمینی که در آن کشت نشده- پایتخت کشور فلسفه ■ ۱۴- بزرگ‌ترین شهر هند- استارت قدیمی- نویسنده فرانسوی بی‌نویان ■ ۱۵- مورد هدف قرار دادن- شهر مقدس برهماپیان

از بالا به پایین

■ ۱- تراز کردن بدهی‌ها- دانشگاه معروف فرانسه ■ ۲- اولین نوشته به خط میخی- بلایا- حاشیه سفید کتاب ■ ۳- گل سفید- جامش معروف است- سوره سبحان- خبر ■ ۴- مساوی- اسب سیاه- توبه کننده- پول زاین ■ ۵- رابطه خویشاوند- مایعی در بین قرنیه و عدسی چشم ■ ۶- اولین ماه قمری- مدار کردن- از ورزش‌های اشرافی ■ ۷- جنگ و نبرد- از لوازم و اثاثیه پزشکی و بیمارستانی- خطاب بی‌ادبانه ■ ۸- زمستان- جماعت- پر زور- از لوازم تبلیغات ■ ۹- انتها- مامور تشریفات در عصر صفوی- زمین هموار میان دو کوه ■ ۱۰- پیروان یک دین- جایز و شایسته- واحد طول غربی ■ ۱۱- ترشی چاشنی غذا- فضای داخل موتور درون‌سوز که احتراق سوخت در آن انجام می‌شود ■ ۱۲- رمق آخر- تارمی چوبی یا فلزی- ایالتی در آمریکا- نفس خسته ■ ۱۳- فنی در کشتی- سخن- بیهوده- بهره- صدا و آواز ■ ۱۴- زحمت و دردسر- فرزندان- کناس ■ ۱۵- از نخست‌وزیران شاه- امپراتوری که اسیر شاپور اول ساسانی شد